

بن‌مایه‌های مشترک قصه‌الغریبه سهروردی و آیین گنوسی

دکتر محمود عباسی - دکتر عبدالعلی اویسی کهخا - کمال‌الدین آرخی*

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان - دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

چکیده

گنوسیسم یا مذهب گنوسی، کلمه‌ای یونانی به معنای معرفت و شناخت، عنوان مجموعه‌ای از ادیان و مذاهب و نحله‌های دینی است که در قرون اول و دوم میلادی در فلسطین، سوریه، بین‌النهرین و مصر وجود داشته است. دین و آیین گنوسی از جمله عقایدی است که بر عرفان اسلامی تأثیر نهاده است و تشابهات بسیاری بین آن دو، وجود دارد. سهروردی از عرفایی است که در آثار او اندیشه گنوسی بسیار مشهود است. این مقاله اندیشه‌های گنوسی سهروردی را در قصه‌الغریبه، بررسی می‌کند. این قصه، از بسیاری جهات، کاملاً با اندیشه‌های گنوسی مطابقت دارد. از جمله می‌توان به دوگانگی روح و جسم، غربت و اسارت در دنیا، نجات و رهایی اشاره کرد. نگارندگان در این پژوهش، به منظور دستیابی به نتایج، از شیوه توصیفی-تحلیلی و مطالعات کتابخانه‌ای بهره برده‌اند.

کلیدواژه‌ها: سهروردی، قصه‌الغریبه، عرفان، آیین گنوسی.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۰۷/۱۵

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۳/۱۰/۲۰

Email: P. abbasi@hamoon.usb.ac.ir

Email: oveisi@lihu.usb.ac.ir

*Email: arekhi_kzat@yahoo.com (نویسنده مسئول)

مقدمه

شیخ شهاب‌الدین یحیی بن حبش بن امیرک سهروردی، ملقب به شیخ اشراق (۵۸۷-۵۴۹ ه. ق.)، از عرفای نامی ایرانی، با مطالعاتی که در حکمت ایران باستان، دین زردشتی و اندیشه‌های فلسفی یونان باستان داشت، با احیای فلسفه نور و اشراق و پیوند آن با عرفان اسلامی، حکمت اشراق را بنیاد نهاد. او هم به لحاظ اینکه اندیشه‌های حکمی ایران باستان را به دوره اسلامی پیوند داد و هم از نظر طرح اندیشه‌های بکر، افق تازه‌ای در تاریخ تفکر و اندیشه ایرانی و اسلامی گشود و با برقراری رابطه میان تفکر استدلالی و کشف و شهود عارفانه، حکمت ایران باستان را احیا کرد. «او برای حکمت عتیق اهمیت فراوان قائل شده و حکمای باستان را در ادراک حقیقت مصیب دانسته است. وی حکمت عتیق را خمیره ازلی خوانده و آن را علم حقیقت به شمار آورده است.» (ابراهیمی دینانی ۱۳۷۹: ۱۴) در حقیقت «این امر که سهروردی عناصر و مولفه‌هایی را از ایران پیش از اسلام در جهان‌بینی خویش وارد کرده است، مورد اجماع پژوهشگران اندیشه و جهان‌بینی سهروردی است؛ اما اینکه چگونه این عناصر در چارچوب تأملات سهروردی معنایی متفاوت می‌یابند، کمتر مورد بحث قرار گرفته است.» (همدانی ۱۳۸۸: ۳)

ریشه اغلب مضامین عرفانی را باید در ادیان و عقاید قدیمی جست‌وجو کرد. دین و آیین گنوسی^۱ از جمله عقایدی است که بر عرفان اسلامی تأثیر نهاده است یا حداقل می‌توان گفت که تشابهات بسیاری بین آن دو، وجود دارد. «گنوسیس آمیزه‌ای از باورهای فلسفی - دینی یهودی، مصری، بابلی، یونانی، سوری و ایرانی است که یونانیان تعبیری عقلانی و فلسفی از آن داشته‌اند، اما برداشت مردمان مصر، سوریه و ایران تعبیری عرفانی بوده است.» (هالروید ۱۳۸۸: ۱۷) سهروردی از عرفایی است که در آثار او اندیشه‌های گنوسی مشهود است. احتمالاً او وقتی «برای جست‌وجوی عقاید فلاسفه خسروانی به سوریه رفته بود، به‌ویژه آن که در آن روزگار سوریه زیر نظر حکومت خاندان ایوبی از کردان نیمه گنوسیست بوده»، (حقیقت ۱۳۷۸: ۱۲۳) با عقاید گنوسی آشنا شده است. «از مهم‌ترین ویژگی‌های آیین گنوسی، می‌توان به اهمیت تعابیر سقوط، اسارت، رها شدگی، غم غربت، کرختی و منگی، خواب و مستی اشاره کرد.» (الیاده ۱۳۶۲: ۱۳۲) این عبارات مهم‌ترین و کلیدی‌ترین عبارات به کار رفته در قصه‌الغریبه نیز هستند. این اثر رساله‌ای است به عربی^(۱) و بیانی رویاگونه از سقوط انسان به عالم ماده و سفر او برای دیدار با پدر نورانی خویش است. او در این اثر با پیوند زدن اشراق و عرفان و فلسفه گنوسی، موضوع «بازگشت به اصل» را بیان می‌کند. همچنان که «یکی از مشخصه‌های بارز گنوسیسم اعتقاد به وجود بارقه‌ای الهی است که در قالب انسان به این دنیا هبوط کرده است و باید به عالم الهی بازگردانده شود.» (گوتال ۱۸۲۹: ۸۲۵) فتح الله مجتبابی، پا را از قائل بودن به شباهت فراتر نهاده، می‌گوید: «داستان الغریبه‌الغریبه همان داستان گنوسی سرود مروارید^(۲) است که بخشی از کتاب اعمال توماس رسول، یکی از انجیل‌های غیر

^۱. gnose

رسمی، و داستانی ایرانی و متعلق به زمان اشکانیان است که به عالم غرب و مسیحیت و مذاهب گنوسی وارد شده و پس از هزار سال در ایران به شیخ اشراق رسیده است.» (مجتبیایی ۱۳۸۶: ۳۷)

ادعای گنوسی بودن قصه الغریبه الغریبه سهروردی ادعای بزرگی است و به آسانی قابل اثبات نیست؛ اما می‌توان مضامین مشترک بسیاری در این داستان و آموزه‌های گنوسی یافت که نشان از ارتباط آنها با هم دارد. حداقل می‌توانیم ادعا کنیم که شیخ اشراق، با آیین گنوسی آشنایی داشته است.

در این مقاله تلاش می‌شود به بررسی بن‌مایه‌های مشترک این داستان با آموزه‌های گنوسی پرداخته شود.

پیشینه تحقیق

علیرضا جلالی (۱۳۸۴) به بررسی این آیین در قصیده عینیه ابن‌سینا در مقاله «ساختار گنوسی قصیده عینیه ابن‌سینا» پرداخته است. محمد ایلخانی (۱۳۷۴) در مقاله‌ای با عنوان «مذهب گنوسی» به بررسی ویژگی‌های این آیین پرداخته است. میرچا الیاده (۱۳۷۳) در کتاب آیین گنوسی و مانوی، مقالاتی را از نویسندگان بزرگ در مورد آیین گنوسی، جمع‌آوری و تدوین کرده است. ابوالقاسم اسماعیل‌پور (۱۳۷۱) در مقاله «دیباجه مثنوی و اشعار گنوسی» آیین گنوسی را در دیباجه مثنوی بررسی کرده است و به این نتیجه رسیده است که قطعاً وجوه مشترکی میان مضامین عرفانی گنوسی و آثار و اندیشه‌های مولانا وجود دارد.

معرفی آیین گنوسی

گنوس به معنای معرفت و شناخت است و ریشه‌های هند و اروپایی دارد. این اصطلاح با «zan و dan در زبان‌های ایرانی هم‌ریشه است. چنانکه xsna در فارسی باستان به معنای دانستن و شناختن است و ماده مضارع آن dana و در هند و اروپایی به صورت gno آمده است.» (کنت ۱۹۵۳: ۱۸۲) «گنوستیسیسم یا مذهب گنوسی کلمه‌ای یونانی به معنای معرفت و شناخت، عنوان مجموعه‌ای از ادیان و مذاهب و نحله‌های دینی است که در قرون اول و دوم میلادی در فلسطین، سوریه، بین‌النهرین و مصر وجود داشته است و به مناسبت این که در همه آن فرق، نوعی معرفت باطنی و روحانی و فوق‌طبیعی - که می‌توان از آن به کشف و شهود و اشراق تعبیر کرد- مایه نجات و رستگاری انسان شناخته شده است، همه آنها را تحت عنوان گنوستیسیسم و پیروان آنها را تحت عنوان عام گنوستیک‌ها ذکر کرده‌اند.» (مصاحب ۱۳۵۶، ج ۲: ۲۴۱۸)

اندیشه اصلی گنوسی‌ها این است که روح در وجود انسان به خواب رفته است و به گونه‌ای باید آن را بیدار کرد.

مطالعه و بحث و جدل درباره ریشه آیین گنوسی، در طول پنجاه سال اخیر شدت یافته است؛ عده‌ای سعی کرده‌اند آن را با ثنویت افلاطونی پیوند بزنند و برخی نیز قرابت آن را با ادیان مصر و ایران تأیید کرده‌اند، چنان‌که «ویدن گرن، اساس آیین گنوسی و اصول آن را ایرانی می‌داند.» (گیمن ۱۳۷۵: ۳۳۰) اما

هیچ‌کدام از این نظریه‌ها، تاکنون مقبول عام واقع نشده‌اند. به طور کلی، «حکمت گنوسی نوعی عرفان به شمار می‌رود و آن در حقیقت عرفان شرقی قبل از عهد عیسی است که در اوایل تاریخ میلادی رنگ مسیحیت گرفته است و در هر حال مأخذ و منشأ آن - مثل مأخذ و منشأ تصوف اسلامی - موضوع مشاجره محققان شده است؛ چنانکه بعضی از اهل تحقیق آن را از عقاید یهود دوره قبل از عیسی و برخی از نفوذ مصر یا ایران مأخوذ دانسته‌اند. جمعی در آن نشانه‌هایی از عقاید و مذاهب هندوان و بعضی در آن آثاری از رسوم و آداب منسوب به جماعت ارفئوس یافته‌اند و کسانی هم انعکاس برخی آداب و عقاید بابلی و ایرانی را در آن گمان برده‌اند. شاید هم تمام این عناصر در پیدایش این حکمت گنوسی تأثیر گذاشته باشد.» (زرین‌کوب ۱۳۵۳: ۲۲)

طبق نظری دیگر «تفکر گنوسی از عقاید هلنی، بابلی، مصری، یهودی و ایرانی اثر پذیرفته، اما خود صورتی مستقل از آنها دارد؛ به سبب تداخل بسیار کهن عقاید گوناگون دینی، در این پهنه جغرافیایی، تعیین سهم مشخص و مستقیم هر یک از این سرچشمه‌های فکری در شکل‌گیری مکتب گنوسی، دشوار به نظر می‌رسد.» (بهار و اسماعیل‌پور ۱۳۸۴: ۱۲۴) بعید نیست که این آیین از ایران به یونان رفته باشد؛ زیرا «برخی رسوم خاص و عقاید ایرانیان، مدت‌ها پیش از آنکه رومی‌ها بتوانند جای پای در آسیا بیابند، در دنیای یونانی - شرقی مقلدانی یافته بود؛ تأثیر ایرانیان، غیر مستقیم، پنهانی و غالباً غیر قابل تشخیص، اما به هر حال مسلم بود.» (کومون ۱۳۷۷: ۱۳۰)

ارتباط عرفان اسلامی با آیین گنوسی

یکی از مضامین برجسته در عرفان اسلامی، اصل دوگانگی و تقابل «روح و جسم» در انسان است. همواره بر این نکته تأکید شده است که ارزش و شرافت انسان مربوط به ساحت قدسی وجود او، یعنی روح و جان وی است. در بسیاری از متون نظم و نثر عرفانی، روح انسان به پرنده‌ای مانند شده است که از عالم بالا فرود آمده و در قفس تن گرفتار شده است. سرچشمه‌ها و پیش‌زمینه‌های فکری اصل برتری روح در برابر جسم را از دیدگاه عرفا می‌بایست در افکار و اندیشه‌های عرفانی متقدم، بررسی کرد. «در بین آنچه در پیدایش تصوف تأثیر بلاواسطه‌ای گذاشته است، بدون شک مذاهب عهد ساسانی مثل آیین مانی، عقاید گنوسی، آیین بودایی و کیش مسیح را می‌توان نام برد.» (زرین‌کوب ۱۳۵۷: ۱) «کثرت مجالس مناظره که بین متکلمان اسلام از یک سو و علمای یهود و نصاری و مجوس و مانوی از سوی دیگر - که در بغداد روی می‌داد - سبب شد که صوفیه با مقالات پیروان ادیان دیگر سروکار پیدا کنند و طبعاً چیزهایی هم از آنها اقتباس کنند و ظاهراً بدین گونه با آرای گنوسی آشنایی یافته و دانسته یا ندانسته چیزهایی هم از آنها أخذ کردند.» (زرین‌کوب ۱۳۵۳: ۵۸) با توجه به آنچه در متون عرفانی ما آمده است، به یقین می‌توان نشانه‌هایی از

تأثیر یا ارتباط عرفان و آیین گنوسی را مشاهده کرد. «آیین گنوسی را گاهی گنوستیسیسم^۲ نیز می‌نامند. لفظ «گنوستیسیسم»، برای نامیدن مجموع فرق ثنوی که در قرون دوم و سوم میلادی در جهان مسیحیت ظهور کردند، به کار گرفته شد. این فرق، علاوه بر اعتقاد به نوعی عرفان و داشتن معتقدات ثنوی در جهان‌شناسی، به عنوان نوعی بدعت‌گذار مسیحی شناخته شدند. به همین دلیل، تا اواخر قرن نوزدهم، عقیده حاکم این بود که گنوستیسیسم منشأ مسیحی دارد؛ اما امروزه با کشف متون جدید و مطالعه آنها، پژوهش درباره نظام‌های گنوسی غیر مسیحی، مانند نظام هرمسی و گنوس ایرانی، و مشاهده گروه‌های گنوسی که هم اکنون وجود دارند، مانند صابئین، که در جنوب عراق و ایران زندگی می‌کنند، این عقیده به وجود آمده که نظریات گنوسی در جهان مسیحی شکل نگرفته و مسیحیان تنها یک نوع از انواع گنوستیسیسم را در تاریخ ارائه داده‌اند.» (ایلخانی ۱۳۷۴: ۱۶)

بررسی ریشه‌های عرفان و تصوّف و تأثیرپذیری آن از ادیان و آیین‌های دیگر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. «طرح تأثیرپذیری تصوّف در عصر اسلامی و چگونگی نفوذ مضامین گنوسی از طریق عارفان مسیحی - مانوی - در فرهنگ ایرانی - اسلامی، هر چند مقوله‌ای نو در پژوهش‌های عرفانی است، اما پیگیری و اثبات علمی آن می‌تواند سیر پژوهش در متون تصوّفی عرفانی را دگرگون و متحول سازد.» (اسماعیل‌پور ۱۳۷۱: ۴۱)

خلاصه قصه الغریبه

سهروردی در این قصه، چگونگی هبوط روح به دنیا و نجات از آن را شرح می‌دهد. راوی (رمز روح انسانی) به همراه برادر خود عاصم از ماوراءالنهر به شهر قیروان می‌رود تا گروهی از مرغان ساحل دریای سبز را صید کند. اما در آنجا در چاهی عمیق که در بالای آن قصری قرار دارد، زندانی می‌شوند. آنها فقط شب‌ها می‌توانند بر بالای قصر بیایند و روزها باید در چاه باشند. تا اینکه هدیه‌ی نامه پدرشان را می‌آورد که از آنها خواسته برای نجات خود سفر کنند. به این منظور، آنها در کشتی می‌نشینند تا صومعه پدر را در کوه سینا زیارت کنند. در طول سفر همه غیر از راوی در راه می‌مانند. وی پس از طی راهی طولانی و مخوف به بارگاه پدر - پیری بزرگ که چهره بسیار نورانی داشت - می‌رسد، و سلام و سجده می‌کند. در نزد او از زندان قیروان شکایت می‌کند. پدر می‌گوید: خوب نجات پیدا کردی، ولی دوباره به آن باز خواهی گشت؛ چون همه بندها را از خود نیفکنده‌ای. راوی با شنیدن این سخن آه و ناله می‌کند، اما پدر می‌گوید لازم است برگردی؛ تو را بشارت می‌دهم که به زودی خلاصی می‌یابی و آن شهرهای غریب را رها خواهی کرد.

ثنویت (دوگانگی روح و جسم)

¹ Gnosticism

از صفات مشترک فرقه‌های گنوسی اعتقاد به دو مبدأ خیر و شر یا اعتقاد به ثنویت است. «گنوسیسم یک ثنویت مذهبی بود با این باور که ماده بد و روح خوب است و نجات با یک دانش مرموز یا گنوسیسم به دست می‌آید.» (دایرةالمعارف بریتانیکا، مدخل گنوسی) الیاده بر این باور است که «عنصر اصلی در فلسفه گنوسی، نوعی آموزه ثنویت‌گرایانه است که طبق آن وجود انسانی بارقه‌ای الهی دارد که اصل و منشأ آن از عالم بالا است؛ اما در عالم پست مادی هبوط کرده و در آنجا اسیر و زندانی شده است. این بارقه الهی، یعنی روح باید به منشأ الهی خود معرفت پیدا کند، از عالم مادی بگریزد و به وطن مألوف خود بازگردد.» (الیاده ۱۳۷۳: ۲۹۳)

به هر ترتیب «این قسمت از مبادی گنوسی در عرفان و تصوف اسلامی نیز وارد شده است و برای آن در اشعار عرفای نامدار اسلامی، شواهد بی‌شماری می‌توان ذکر کرد و قصیده عینیه ابن‌سینا درباره اصل روح نیز یادآور این اعتقاد است.» (مصاحب ۱۳۵۶، ج ۲: ۲۴۱۸) در قصه الغریبه السهروردی هم این ویژگی گنوسی مشهود است. در این داستان، ماوراءالنهر نماد شرق است از این نظر که در شرق عالم اسلامی واقع شده است و مانند شرق رمز عالم علوی است؛ جایگاه قدسی و روحانی است و در مقابل دیار مغرب که در این قصه، شهر قیروان است و جایگاه گرفتاری روح است. «تفسیر سهروردی از داستان‌های ایران باستان مبتنی بر نظریات وی در حکمت اشراقی و طرح جهان‌شناسی او بر اساس نور و ظلمت است.» (پورنامداریان ۱۳۸۳: ۱۹۱) به این معنی که در این حکمت «مشرق به معنی جهان نور محض یا جهان فرشتگان مقرب و غرض از مغرب جهان تاریکی یا ماده است.» (نصر ۱۳۸۶: ۷۶) سهروردی می‌گوید: «چون سفر کردم، با برادر خود عاصم از دیار ماوراءالنهر الی بلاد المغرب تا صید کنم گروهی از مرغان ساحل دریای سبز. پس بیفتادیم ناگهان به دیهی که اهل او ظالم‌اند اعنی مدینه قیروان.» (سهروردی ۱۳۷۲: ۲۷۵)

پس جایگاه اصلی او شرق (ماوراءالنهر) است و در ادامه داستان در غرب که در این قصه، شهر قیروان است، گرفتار می‌شود و به عبارت دیگر به این شهر که نماد دنیا است، هبوط کرده است. در واقع این شرق «شرق جغرافیایی نیست، وطن آرمانی انسان‌ها است. همان ناکجا آباد معروف ولی ناشناخته. اما نه به این معنا که مکانی خیالی و غیر واقعی است، بلکه به این معنا که از دایره آفاق ما بیرون است. بنابراین سفر به شرق را می‌توان نوعی سفر به فراسو دانست، نوعی سلوک آسمانی شبیه معراج پیامبر اسلام (ص) که در نماز هرمس بازتابی از آن دیده می‌شود.» (خسروی ۱۳۸۸: ۸) با این تفاسیر در می‌یابیم که «تصور دو عالم شرق و غرب در جغرافیای قدسی خاص آن - به طوری که در داستان گنوسی قصه الغریبه السهروردی، تصویر شده است - حاکی از شناخت نوعی ثنویت کیهانی و شناخت دو عالم شرقی و غربی یا نورانی و ظلمانی است که در تقابل با هم قرار دارند. عیناً همان نظریه "تن یعنی زندان" گنوسیان و اورفئوسی‌های یونان است که از مکاتب ثنوی غربی بوده‌اند.» (مجتبایی ۱۳۸۶: ۳۸)

غربت و اسارت

پیرو آیین گنوسی احساس می‌کند که در این جهان کاملاً بیگانه و متعلق به نسل و نژاد دیگری است. او جهان را نفی می‌کند و بر این اعتقاد است که هستی مادی، زاییده شر است و در نقطه مقابل تنها واقعیت حقیقی و متعال قرار دارد. «کلید رازگشای کلام فنی گنوسیان، لفظ غیر، بیگانه یا غریب است. اصل اساسی‌شان این است که گرچه گنوسی در دنیا است، اما از دنیا نیست و به آن تعلق ندارد.» (الیاده ۱۳۶۲: ۱۳۶) همچنین «مذاهب گنوسی در مفهوم اعم خویش در این نکته تقریباً وحدت نظر دارند که نیل به مرتبه عرفان به روح انسان امکان می‌دهد تا با تلقی بشارت الهی از اسارت ماده که به دنبال هبوط به عالم سفلی برای وی حاصل آمده است، رهایی یابد.» (زرین‌کوب ۱۳۶۹: ۳۵۷)

از نظر گنوسی‌ها روح که منشأ الهی داشته و در جهان ماده هبوط کرده و اسیر شده است، می‌تواند با شناخت عالم متعال که عالم نور و خیر است، از اسارت تن و ماده رهایی یابد و به مبدأ اعلای خود رجوع کند. در واقع تاریخ اسطوره‌ای جهان با اسارت روح در ماده آغاز می‌شود. «اعتقاد به انطباق عالم کبیر و عالم صغیر یا جهان و انسان و تعبیراتی مانند غرب، غریب، غربت و اسارت روح در دام ظلمات و اندیشه رستگاری و رهایی از بند ماده و تنگنای محسوسات از طریق تهذیب نفس و عبادت و ریاضت و شهود و اشراق از مضمون‌های هرمتی و گنوسی است که مکرراً در نوشته‌های سهروردی منعکس شده است.» (موحد ۱۳۷۴: ۱۳۸)

همین اسارت در قصه‌الغریبه هم آمده است. وقتی راوی و برادرش، برای صید کبوتران ساحل دریای سبز در شهر قیروان فرود می‌آیند، به اسارت مردم آن سرزمین در می‌آیند. در واقع او را به زنجیر تعلقات دنیوی می‌بندند.

«پس چون از قدم ما آگاه شدند و بدانستند که ما پسران شیخ هادی ابن الخیر یمانی هستیم، بگرفتند ما را و بستند به سلسله‌ها و اغلال و به زندان کردند ما را در چاهی که قعر آن را نهایت نیست و بود بر بالای آن چاه که به حضور ما آبادانش کردند، قصری مشید. و بر وی برج‌هایی بسیار. پس به ما گفتند باکی نباشد اگر مجرد به قصر برآید چون شب باشد؛ اما چون روز باشد، لابد است که دیگر بار فرو افتید از قصر به بن چاه ... پس به شب بر بالا بودیم و به روز به زیر.» (سهروردی ۱۳۷۲: ۲۷۷)

گسستن از محدودیت مادی (حجاب‌ها)

گنوسی‌ها معتقدند که حجاب‌هایی مانع از بیداری انسان‌ها می‌شود. «از جمله باورهای گنوسی که در تصوف باقی مانده است، اعتقاد به حجاب‌های موجود بین خلق و خدا است که در کتاب‌های صوفیه بدان استناد شده است.» (فروهر ۱۳۸۷: ۳۰۰) این حجاب‌ها همان تعلقات و وابستگی‌های مادی هستند. گسستن از تعلقات مادی در راه برگشت به ملکوت عامل مهمی است که پدر راوی در قصه‌الغریبه، در نامه یادآوری می‌کند. در این داستان، مسافر (سالک) از کشته شدن چهار تن (زن، فرزند، دایه و خواهر) سخن می‌گوید: پدر در نامه‌ای که به فرزندانش می‌فرستد، به او فرمان می‌دهد که «بکش زنت را که او را پس مانده نیست»؛ زیرا

«بر هر گنوستیکی است که از هر چه باعث تداوم جهان ماده می‌شود، اجتناب کند؛ بنابراین آنها به اموری چون زن گرفتن و آمیختن با او را سبب دوری از حقیقتی می‌دانند که در پی آنند.» (اردستانی رستمی ۱۳۹۲: ۴) و هنگامی که مسافر، بر کشتی می‌نشیند تا از آب عبور کند، موجی میان او و فرزند حجاب می‌شود و فرزند غرقه می‌شود. در ادامه دایه خویش را در آب می‌افکند و در پایان سفر خواهر خویش را پوششی از عذاب خدا می‌پوشاند.

«پس موج حجاب شد میان من و پسر و او غرقه شد و بدانستم که صبح نزدیک ماست و بدانستم که دیهی که در او پلیدی‌ها می‌کنند، زیر و زبر خواهد شد و باریدن‌یست بر وی بارانی از سنگ و گل. پس چون برسیدیم به جایگاهی که در آن امواج تلاطم می‌زد و آنها منقلب می‌شد، دایه خویش را بگرفتم و در آب انداختم.» (سهروردی ۱۳۷۲: ۲۸۴)

در قسمت دیگر داستان، پدر به او می‌گوید که وقتی به وادی مورچگان رسید، دامن را بیفشاند. وادی مورچگان و زن نیز رمز جهان ماده هستند و دامن افشاندن و کشتن نشان غلبه و دل‌کندن از آنها است. به این ترتیب است که سالک برای رهایی از تکثرات می‌کوشد و سرانجام از چهارده تابوت و ده گور که رمز حجاب‌های دنیوی هستند، خلاصی می‌یابد.

نجات ورهایی

رهایی از اصول عامه مذاهب گنوسی است که نتیجه طبیعی اعتقاد به اصل دوگانگی و دو مبدأ خیر و شر است. انسان برای بازگشت به پاکی و قداست اولیه، باید از سلطه ماده آزاد و به گوهر روحانی خود واصل شود. گنوسیس بر آموزه نجات از طریق معرفت تأکید دارد. در واقع «مهم‌ترین ویژگی گنوسیس‌ها دستیابی به معرفتی بود که به طور فرضی دانش و درکی از خدا و اصل و سرنوشت انسان را بیان می‌کرد. معرفتی که به اصل روحانی بشر که می‌توانست نجات پیدا کند، توجه می‌کرد.» (لیوینگستون ۱۹۷۷: ۲۱۵) «آیین گنوس چنان‌که از واژه یونانی گنوسیس (معرفت و آگاهی) پیدا است، «به مردم درک کامل دانشی را توصیه می‌کرد که می‌توانست برای روح، یعنی نفس درونی و حقیقی، رستگاری نهایی از فساد و شر این جهان را به ارمغان آورد و آن را به اماکن بهشتی هدایت کند که بنا بر اندیشه گنوسی خانه راستین و اصلی او است. امید روح به رستگاری و نجات هدفی بزرگ به شمار می‌رفت؛ یعنی اشتیاق به جهان روشنی که شگفت‌انگیز، منزّه و مینوی است.» (الیاده ۱۳۷۳: ۱۹۱) در حقیقت «آرمان گنوسی‌ها، رهایی انسان از بند جهان و جسم و بازگشت به قلمرو الوهی است که با معرفت به خود، معرفت به خدای متعال و معرفت به منشأ روحانی روح حاصل می‌شود.» (هادی‌نا ۱۳۸۸: ۱۴۰) این معرفت به یک ناجی نیازمند است و «در همه کتب گنوسی ظهور یک نفر رهاننده، وعده داده شده است و همین اعتقاد بود که گنوستیک‌ها را پیرو دین مسیح کرد؛ زیرا که منجی موعود را عیسی مسیح دانسته‌اند.» (دهخدا ۱۳۳۵: ۴۷۴) هدف گنوسی‌ها رهاسازی این خود درونی از حصارهای این جهان و بازگرداندن آن به وطنش است که قلمرو نور است. شرط اصلی برای

تحقق این امر کسب معرفت در باب خدای منزّه و متعال و درباره منشأ الاهی خودش است. اما این معرفت برای انسان به سبب جهلی که ذاتی وجود مادی و دنیوی او است، بعید است؛ به ویژه که خداوند متعال در این عالم ناشناخته است و نمی‌توان از این جهان او را کشف کرد؛ لذا انسان به وحی نیاز دارد تا به این معرفت دسترسی پیدا کند.

در داستان *قصه‌الغرّیبه السهروردی*، بحث نجات‌بخشی مطرح می‌شود. انسان در این دنیا (قیروان) گرفتار است. پدر (نور واحد) پیکری را برای نجات آنها می‌فرستد که حامل معرفت است تا او را از اسارت ماده رها کند و به نور الانوار و ملکوت برساند. در این قصه، بعد از شناختن خود و وطن اصلی میل و اشتیاق به پیوستن به اصل، در او به وجود می‌آید. در واقع شرط نجات‌بخشی انسان، معرفت (گنوس) است، معرفت به خدایی ناشناختنی که در اشراق «نور نورها» نامیده می‌شود.

«تا بدیدیم هدهدی که در آمد از روزن، سلام‌کنان در شبی روشن با مهتاب و در منقارش رقع‌ای که صادر شد از وادی ایمن، و بر آن رقع نوشته: آوردم شما را از سبا به خبر یقین و در نامه پدرتان مشروح است. پس چون نامه بخواندیم در آنجا بود که از پدرتان هادی به شما، به نام خدای بخشاینده و بخشایشگر. آرزومندان کردیم آرزومند نمی‌شوید و بخواندیم شما را، رحلت نمی‌کنید و اشارت کردیم، فهم نمی‌کنید و در نامه نبشته بود و اشارت کرده که ای فلان اگر می‌خواهی که با برادرت خلاص یابی، در عزم سفر سستی مکن، و دست در ریسمان ما زن.» (سهروردی ۱۳۷۲: ۲۸۲)

یعنی به او هشدار می‌دهد که تو در زندان قیروان گرفتار شدی و باید خودت را نجات دهی. پدر به او بشارت می‌دهد به دو چیز: «یکی آنکه چون اکنون به زندان بازگردی، ممکن است که دیگر بار به ما باز رسی و به بهشت ما بازگردی؛ دوم آنکه به آخر بازگردی و خلاص یابی و آن شهرهای غریب را جمله رها کنی.» (همان: ۲۸۶)

همین‌که انسان با کسب معرفت، من نخستین خود را به یاد بیاورد، می‌تواند خود را از تاریکی رها سازد و به سوی اصل خود عروج کند؛ اما این نجات شامل همه نمی‌شود و فقط کسانی می‌توانند نجات پیدا کنند که معرفت یا گنوس را کسب کرده باشند.

جا ماندن همراهان

وجه مشترک دیگر این داستان با آیین گنوسی باز ماندن همراهان در راه است. کسانی که همراه قهرمان اصلی هستند، در راه باز می‌مانند؛ همچنان‌که در بخش نجات و رهایی گفتیم، همه انسان‌ها نمی‌توانند به بارگاه الاهی راه یابند. در آیین گنوسی این باور وجود دارد که انسان ذره‌ای الاهی دارد و هر کسی آن را کشف کند، می‌تواند خودش را نجات دهد و همه نمی‌توانند خود را نجات دهند. در فلسفه سهروردی هم «لسان استدلال برای همه اشخاص به اندازه‌ای که از استعداد و آمادگی برخوردارند، قابل فهم می‌باشد. ولی

به زبان رمز جز برای عده‌ای محدود که دارای ذوق مخصوص باشند، قابل فهم نخواهد بود. این ذوق از طریق ریاضت و مراقبه و همچنین سفر به درون جان حاصل می‌گردد.» (ابراهیمی دینانی ۱۳۷۹: ۳۷)

برادر او که معرفت و شناخت به او هم ابلاغ شده بود، در مسیر بازگشت غرق می‌شود و نمی‌تواند نجات پیدا کند. (ر.ک. سهروردی ۱۳۷۲: ۲۸۳)

در داستان سیمرغ عطار هم می‌بینیم که خیلی از پرندگان در راه ماندند و آنهایی به درگاه سیمرغ رسیدند که به شناخت دست یافتند.

تشابهات دیگر

تشابهات دیگری هم بین این داستان و آموزه‌های گنوسی وجود دارد که به اختصار به آنها اشاره می‌شود.

گوسفند

محققان آیین مانی را هم متأثر از گنوسیسم می‌دانند و معتقدند که واپسین گرایش گنوسیسم، عرفان مانوی است که در سده سوم میلادی شکل گرفت. مضمون مرغ محبوس که نماد روح است، در مزامیر مانوی آمده است. در مضامین عرفانی هم بیشتر تمثیل مرغ گرفتار در قالب تن نمود داشته است. «تمثیل مرغ در اشعار گنوسی گاه به گونه تمثیل گوسفند جلوه‌گر می‌شود که در چنگال ماده یا نیروهای ظلمت اسیر است: گوسفندی بی‌شبانم/ ماده و فرزندانش مرا در میان آنان دریدند/ آنانم با آتش خویش سوزاندند/ و چهره‌ای تلخ‌وش به من دادند (مزمور ۲۴۶).» (اسماعیل‌پور ۱۳۷۱: ۳۳)

در قصه غریبه‌الغریبه راوی در راه بازگشت به اصل، گوسفند را که همانند مرغ گرفتار تن در تصوف است، در بیابان رها می‌کند: «و با ما گوسفندی بود، او را در بیابان رها کردیم؛ پس زمین لرزه‌ها او را هلاک کرد و آتش صاعقه در او افتاد.» (سهروردی ۱۳۷۲: ۲۹۱)

ماهی

«آدولف هارناک آیین گنوسی را به عنوان یونانی‌گرایی حاد مسیحیت، تعریف می‌کند. تعریفی که دیگر رایج نیست؛ زیرا کوشش‌هایی صورت گرفته تا نشان دهند که آیین گنوسی انحراف از مسیحیت نیست، بلکه جنبشی مستقل است که بسیار مدیون ادیان شرقی است.» (گیمن ۱۳۷۵: ۳۲۶) اگر تعریف هارناک را اساس قرار دهیم، به نکته جالب توجهی برخورد می‌کنیم؛ زیرا «ماهی یکی از نشان‌های مسیحی بوده که در قرون ابتدایی برای شناسایی همچون رمزی از آن استفاده می‌کرده‌اند. این نیز چون غسل تعمید نشان و رسمی

بوده است از آیین میترا» (زرین‌کوب ۱۳۵۳: ۲۷۴) جالب‌تر آنکه سهروردی در قصه‌الغریبه‌الغریبه، نشانی و راه رسیدن به پدر را از ماهی‌ها می‌پرسد.

«پس سنگ بزرگی همچون پشته سترگ بر ستیغ کوه دیدم، آنگاه از ماهیانی که در چشمه زندگانی گرد آمده و از سایه آن پشته بزرگ متنعم و بهره‌مند بودند، پرسیدم این پشته چیست و این سنگ بزرگ یعنی چه؟ پس یکی از ماهیان از گذرگاهی راه خویش را در دریا پیش گرفت، آنگاه گفت: این است آنچه می‌خواستی و این کوه همان کوه سیناست و آن سنگ بزرگ سخت، صومعه پدر تو است. پس پرسیدم این ماهیان کیانند. پس گفت: همانندان تواند. شما پسران یک پدرید و آنان را واقعه‌ای مانند واقعه تو افتاده است. پس ایشان برادران تواند.» (سهروردی ۱۳۷۲: ۲۹۳)

صائبین هم که از فرقه‌های گنوسی بوده‌اند، خوردن ماهی را حرام می‌دانستند و به گفته بیرونی، «ایشان بر خود ماهی را حرام کرده و جوجه را نیز حرام کرده‌اند.» (بیرونی ۱۳۸۹: ۲۹۵) در ادبیات عرفانی ماهی رمزی از سالک الی الله است که در دریای معرفت شنا می‌کند.

پدر

لازم است به این نکته اشاره شود که «در آیین گنوسی از خداوند به پدر کل، نور محض و موجود قدیم غیر قابل وصف تعبیر کرده‌اند. از این پدر کل و وجود مطلق، موجوداتی دیگر صادر شده‌اند.» (مصاحب ۱۳۵۶، ج ۲: ۲۴۱۸) «مقصود از تعبیر پدر و پسر در اصطلاح پدیده‌شناسی دین، در حقیقت بیان وحدت ذاتی بین دو اصل و یا صدور و بروز هر یک از دیگری است و این در حقیقت همان توحید نوری حکمت اشراق است.» (مجتبایی ۱۳۸۶: ۴۰) در قصه‌الغریبه‌الغریبه، پدر فرشته یا پیری است در عالم مثال که با تعالیم خود روح به غربت افتاده را بیدار می‌کند. معرفت و آگاهی که به آنها (راوی و برادرش) یادآوری می‌شود، دل‌کندن از وابستگی‌های عالم ماده است که از جانب پدر آنها فرستاده شده است و معرفت (گنوس) را در آنها بیدار می‌کند و یادآوری می‌کند که اصل آنها از جایی دیگر است. پدر رمزی است برای پیر و مراد، که وجه مشترک دیگری است بین این داستان و آیین گنوسی.

«به کوه بر شدم و پدرمان را دیدم، پیری بزرگ که نزدیک آمد آسمان‌ها و زمین‌ها از تابش نور وی شکافته شوند. پس در روی او خیره و سرگشته ماندم و به سوی او شدم. پس مرا سلام داد. او را سجده کردم و نزدیک بود که در فروغ تابناک وی بسوزم.» (سهروردی ۱۳۷۲: ۲۹۴)

نتیجه

گنوسیسم که برخی اصول آن را ایرانی می‌دانند، با دیدگاه‌های عارفانه اسلامی مشابهت فراوانی دارد. ریشه برخی از مضامین عرفانی را باید در تعالیم آیین گنوسی جست‌وجو کرد. یکی از دلایل آن را می‌توان کثرت مجالس مناظره متکلمان اسلام با علمای یهود، نصاری و مانوی دانست که در بغداد روی می‌داده است. این

مناظرات سبب می‌شد تا صوفیه با آموزه‌های ادیان دیگر آشنایی پیدا کنند و طبعاً چیزهایی هم از آنها اقتباس کنند.

سهروردی که نگاه ویژه‌ای به ایران باستان دارد، تحت تأثیر عقاید گنوسی بوده است و قصه‌الغرته‌الغریبه را با استفاده از آموزه‌های گنوسی نوشته است. مضمون هبوط یا اسارت روح در دنیا از مضامین تازه و نو ظهور عرفان اسلامی نیست، بلکه پیشینه‌ای بسیار دیرینه دارد. درونمایه اسارت و زندان تن را پیش‌تر گنوسیان مطرح کردند و جوهر اندیشه گنوسی به شمار می‌رود. مفاهیم فراوانی چون دوگانگی روح و تن، اسارت در زندان دنیا و معرفت و نجات به دست پدر و ... در قصه‌الغرته‌الغریبه، همسانی کاملی با آموزه‌های گنوسی دارد.

پی‌نوشت

- (۱) ترجمه و تأویل این رساله سهروردی را هانری کرین، در «مجموعه دوم از مصنفات شیخ اشراق» آورده است.
- (۲) منظومه سرود مروارید یا جامه فخر، «منظومه‌ای است گنوسی که منشأ ایرانی دارد. اصل این منظومه به زبان سریانی نوشته شده است.» (زرین‌کوب ۱۳۵۳: ۲۸۴)

کتابنامه

- ابراهیمی دینانی، غلامحسین. ۱۳۷۹. شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی. چاپ پنجم. تهران: حکمت.
- اردستانی رستمی، حمید رضا. ۱۳۹۲. «بررسی افکار و اندیشه‌های گنوسی ابوالعلاء معری و صادق هدایت»، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب، سال نهم، شماره ۳۱.
- اسماعیل‌پور، ابوالقاسم. ۱۳۷۱. «بررسی تطبیقی دیباچه مثنوی و اشعار گنوسی»، مجله ایران‌شناخت، صص ۱۴-۴۱.
- الیاده، میرچا. ۱۳۶۲. چشم اندازهای اسطوره. مترجم جلال ستاری. چاپ اول. تهران: توس.
- _____ ۱۳۷۳. آیین گنوسی و مانوی. مترجم ابوالقاسم اسماعیل‌پور. چاپ اول. تهران: فکرروز.
- ایلخانی، محمد. ۱۳۷۴. «مذهب گنوسی»، معارف، دوره دوازدهم، ش ۲، ص ۱۶-۳۱.
- بهار، مهرداد، ابوالقاسم اسماعیل‌پور. ۱۳۸۴. ادبیات مانوی. چاپ اول. تهران: کارنامه.
- بیرونی، ابوریحان. ۱۳۸۹. آثار الباقیه. ترجمه اکبر دانا سرشت. چاپ ششم. تهران: امیرکبیر.
- پورنامداریان، تقی. ۱۳۸۳. رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی. چاپ پنجم. تهران: علمی و فرهنگی.
- جلالی، علیرضا. ۱۳۸۴. «ساختار گنوسی قصیده عینیه ابن‌سینا»، نامه مفید، شماره ۵۰، ص ۸۵ - ۱۰۲.
- حقیقت، عبدالرفیع. ۱۳۷۸. سهروردی شهید فرهنگ ملی. چاپ اول. تهران: بهجت.
- خسروی، حسین. ۱۳۸۸. «نگاهی به نماد خورشید در تمثیلات سهروردی»، فصلنامه مطالعات عرفانی و اسطوره‌شناختی، سال پنجم، شماره پانزدهم.
- دهخدا، علی‌اکبر. ۱۳۳۵. لغت‌نامه. ج ۱۰. تهران: مجلس شورای ملی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. ۱۳۵۳. ارزش میراث صوفیه. چاپ چهارم. تهران: امیرکبیر.
- _____ ۱۳۵۷. جست‌وجو در تصوف ایران. چاپ اول. تهران: امیرکبیر.
- _____ ۱۳۶۹. در قلمرو وجدان. چاپ اول. تهران: علمی.

- سهروردی، شهاب‌الدین. ۱۳۷۲. مجموعه مصنفات شیخ اشراق. تصحیح هنری کربن. ج ۲. تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- فروهر، نصرت‌الله. ۱۳۸۷. سرچشمه‌های عرفان. چاپ اول. تهران: افکار.
- کومون، فرانتس. ۱۳۷۷. ادیان شرقی در امپراتوری روم، ترجمه ملیحه معلّم و پروانه عروج نیا. چاپ اول. تهران: سمت.
- گیمن، دوشن. ۱۳۷۵. دین ایران باستان، ترجمه رویا منجم. چاپ اول. تهران: فکر روز.
- مجتبایی، فتح‌الله. ۱۳۸۶. «سهروردی و فرهنگ ایران باستان»، نشریه اشراق، شماره ۴، صص ۳۷-۴۴.
- مصاحب، غلامحسین. ۱۳۵۶. دایرة المعارف فارسی. ج ۲. تهران: فرانکلین.
- موحد، صمد. ۱۳۷۴. سرچشمه‌های حکمت اشراق. چاپ اول. تهران: فراروان.
- نصر، سید حسین. ۱۳۸۶. سه حکیم مسلمان. ترجمه احمد آرام. چاپ ششم. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- هادی‌نا. ۱۳۸۸. «مکاتب گنوسی، خاستگاه و اعتقادات»، پژوهشنامه ادیان، سال ۳، شماره ۵، صص ۱۱۷-۱۴۶.
- هالروید، استوارت. ۱۳۸۸. ادبیات گنوسی. ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور. تهران: اسطوره.
- همدانی، امید. ۱۳۸۸. «حماسه، اسطوره، تجربه عرفانی، خوانش سهروردی از شاهنامه»، فصلنامه نقد ادبی، سال ۲، شماره ۱۳۷، ۷-۱۶۲.

English source

Kent .R.J.(1953). *old Persian*. Newyork

www.britannica.com/search?query=gnosis:page=1

The Concise Oxford Dictionary of The Christian Church. Elizabett. Living Ston (ed). Oxford.

Oxford University Press. 1977.

Goethals, Franco. *Encyclopedia Americana*. Volume12. First published. 1829.

References

- Ardestāni Rostami, Hamid Rezā. (2014/1392SH). "Barresi-ye afkār va anidisheh-hā-ye genosi-ye Abol'alā'-e Mo'ri va sādeq-e Hedāyat". *The Quarterly Journal of Mytho-mystic literature*. Islamic Azad University of Tehran Jonoub. Year 9.No. 31.
- Bahār, Mehrdād va abolqāsem Esmā'eelpour. (2007/1385SH). *Adabiyāt-e Mānavi*. 1st ed. Tehran: Kārنامه.
- Birouni, Abu-rei'hān. (2010/1389SH). *Āsār-ol-bāqiyah*. Tr. by Akbar Dānāseresht. 6th ed. Tehran: Amirkabir.
- Cumont, Franz Valery Marie. (1998/1377SH). *Adyān-e sharghi dar emperātouri-ye Rome* (The Oriental religions in Roman Paganism). Tr. by Maliheh Mo'allem and Parvāneh 'Orouj Niyā. 1st ed. Tehran: SAMT.
- Dehkodā, Ali Akbar. (1957/1336SH). *Loghat-Nāme*. Vol. 10. Tehran: Majles-e Shorā-ye Melli.
- Duchesne-Guillemin, Jacques. (1996/1375SH). *Din-e Iran-e bāstān*. Tr. by Ro'yā Monajjem. 1st ed. Tehran: Fekr-e Rouz.
- Ebrāhimi Dināni, Gholām Hossein. (2001/1379SH). *Sho'ā'-e andisheh va shohoud dar falsafeh-e Sohravardi*. 5th ed. Tehran: Hekmat.
- Eliade, Mircea. (1983/1362SH). *Cheshm andāz-hā-ye Ostoureh* (Aspects du mythe). Tr. by Jalāl Sattāri. Tehran: Tous.
- _____ (1994/1373SH). *Āein-e genousi o mānavi (Gnosticism and Manichaeism)*. Tr. by Abolqāsem Esmā'eilpur. 1st ed. Tehran: Fekr-e ruz.
- Esmā'ilpour, Abuoqāsem. "Barresi-ye tatbighi-ye dibācheh masnavi va ash'ār-e genosi". *Irān Shenākht*. Pp. 14-41.
- Frouhar, Nosrat-ollāh. (2009/1387SH). *Sarcheshmeh-hā-ye erfān*. 1st ed. Tehran: Afkār.
- Hādīnā, Mahboubeh (2009/1388SH). "Makāteb-e Genosi, kaāstegāh o e'teqādāt", *Pazhouhesh-nāme-ye adyān*. No. 5. Pp. 117-146.
- Haghighat, 'Abdol-Rafi'. (2000/1378SH). *Sohravardi shahid-e farhang-e melli*. 1st ed. Tehran: Behjat.
- Hamedāni, Omid. (2010/1388SH). "Hemāseh, ostoureh, tajrobeh-e erfāni, khanesh-e Sohravardi az Shāh-Nāme". *Naqd-e adabi journal*. Year 2.No. 7. Pp. 137-162.
- Holroyd, Stuart. (2010/1388SH). *Adabiyāt-e Genousi* (The Elements of Gnosticism). Tr. by Abolghāsem Esmā'eelpour. Tehran: Ostoureh.
- Ilkhāni, Mohammad. (1995/1374SH). "Mzahab-e genousi". *Ma'āref*. Period 12. No. 1 & 2. Pp. 16-31.
- Jalāli, Alirezā. (2005/1384SH). "Sākhtār-e genousi-ye ghaside-ye Ibn Sinā", *Journal of Nāme-ye Mofid*. No 50. Pp. 85-102.
- Khosravi, Hossein. (2009/1388SH). "Negāhi be nemād-e khorshid dar tamsiāt-e sohravardi". *The Quarterly Journal of Mytho-mystic literature*. Year 5.No. 15.
- Masāheb, Gholām Hossein. (1978/1356SH). *Dāyerat-ol-m'āref-e Fārsi*. Vol. 2. Tehran: Feranklin.
- Mojtabāei, Fat'h-o-llāh. (2008/1386SH). "Sohravardi va frhang-e Iran-e bāstān". *Nashriyeh-ye Eshrāgh*. No. 4. Pp. 37-44.
- Movahhed, Samad. (1995/1374SH). *Sarcheshmeh-hā-ye hekmat-e eshrāgh*. 1st ed. Tehran: Farā-Ravān.
- Nasr, Seyyed Hossein. (2008/1386SH). *Seh hakim-e mosalmān* (Three Muslim Sages). Tr. by Ahmad Ārām. 6th ed. Tehran: Sherkat-e sahāmi-ye ketāb-hā-ye jibi.
- Pournamdāriān, Taghi (2004/1383SH). *Ramz va dāstān-hā-ye ramzi dar adab-e Fārsi*. 5th ed. Tehran: 'Elmi va Farhangi.

Sohravardi, Shahāb-oddin ya'hyā. (1993/1372SH). *Majmou'e mosannafāt-e Sheikh-e eshrāq*. Ed by Hanry Carbin. Tehran: Mo'asseseh Motāle'āt o Tahghighāt-e Farhangi.

Zarrinkoub, Abd-ol-hosein. (1978/1357H). *Jost o joo dar tasavof-e Iran*. 1st ed. Tehran: Amirkabir.

_____. (1991/1369SH). *Dar ghalamrow-e vejdān*. 1st ed. Tehran: 'Elmi va Farhangi.

_____. (1974/1353SH). *Arzesh-e mirās-e Soufiyeh*. 4^d ed. Tehran: Amirkabir.

Archive of SID